

مهدی درخشان

## مرآت الحیات

کتاب ناشناخته‌ای که با عنوان کنز الحقائق معرفی شده

هنگامی که در دانشگاه آنکارا به انجام وظیفه می‌پرداختم؛ از جمله نسخه‌های خطی که در کشور دوست و همسایه، بنظر من رسید، نسخه کوچکی بود از کتابخانه دانشکده زبان و تاریخ و جغرافیای آن دانشگاه. ضمن مطالعه این کتاب، اگرچه به مطالب بکر و سر بهم‌بری در آن برخورد نکرد؛ ولی بسبب وجود پاره‌ای از مندرجات و اختصاصات، آنرا کتابی شایان اعتنا یافت. بررسی از آنکه نثری دلنشین و سبکی ارزنده و آراسته داشت. ناگزیر با شوقی فراوان در صدد تهیه نسخه‌ای از آن برآمد. تا از روی فرصت بررسی بیشتری درباره آن به عمل آورد. و چون به مناسباتی دست نویسی را برعکس برداری ترجیح داد؛ با حوصله و تحمل رنج بسیار به استنساخ از آن پرداخت.

پس از بازگشت به ایران مصمم بود تا شاید نسخه‌ای دیگر از آن بدست آورد و در صورت اقتضا و امکان و پیدا شدن فرصت مناسب، ضمن مقابله و تصحیح به طبع و نشر آن پردازد.

ولی این فرصت هیچگاه بدست نیامد. تا اخیراً که موجباتی برای اقدام باین کار فراهم گردید با وجود کمی وقت و گرفتاری بسیار بر آن شد تا این نسخه و محتویات آنرا بجای ران ملخ، بعنوان دومین ره آورد سفر خود، به خوانندگان ارجمند و دوستداران کتاب بشناساند.

این کتاب در نیمه دوم قرن نهم و ظاهراً بین سالهای ۸۶۳ تا ۸۷۲ هجری نوشته شده. در زمان پادشاهی سلطان ابوسعید میرزا، از شاهان خاندان گورکانی؛ برای فرزندش سلطان حسین بایقرا (۸۷۲-۹۱۱) که ظاهراً در سلک درویشان درآمده؛ یا بدین کار علاقه و میلی نشان داده است.<sup>۱</sup>

در سرآغاز کتاب، پیش از شروع به مطاب و متن، به خط ناسخ چنین آمده:

چو گفتم اندرو چندین دقایق نهادم نام آن کنزالحقایق

تم الكتاب بعون الملك الوهاب بالسعادة والاقبال، سنة ست وثلاثین وتسعمائة بالهجریه.

این رساله به استناد این بیت و عبارتی که در آغاز کتاب به دنبال آن آمده، کنزالحقایق شناخته شده.

ولی ما با این شعر در جای دیگری آشنایی داریم و آنرا در ضمن اشعاری منسوب به شیخ محمود شبستری عارف بزرگ قرن هفتم و هشتم هجری می‌یابیم.

کتاب کنزالحقایق مذکور کتابیست منظوم و عرفانی و این رساله مورد بحث که

۱ - مؤلف حبیب السیر درج؛ ص ۱۱۱ در شرح حال سلطان حسین بایقرا می‌نویسد:

به صحبت درویشان و گوشه نشینان و مجالس و عظ بسیار می‌رفت و از تعظیم و احترام مشایخ اسلام و سادات و وعاظ چیزی فرو نمی‌گذاشت...

تزدیک یک قرن و نیم بعد از آن نوشته شده کتابیست منثور، هرگز بایکدیگر ملتبس و مشتبّه نمیشوند.

و نیز نام منظومه کنزالحقایق در ضمن فهرست کتابهای خطی و چاپی مکرر آمده. برخی آنرا از آثار منسوب به شیخ فریدالدین عطار نیشابوری دانسته‌اند. مرحوم سعید نفیسی در ضمن جستجوی احوال و آثار شیخ عطار در ردیف ۳۵ می‌نویسد «کتاب کنزالحقایق، مثنوی دیگریست از شیخ عطار و آغاز آن چنینست...»

و پس از ذکر بیهایی چند از آغاز کتاب چنین ادامه میدهد که گوینده آن کسی بوده که در اواسط قرن پنجم یعنی صد سال پیش از شیخ عطار میزیسته‌است؛ و در آخر علاوه می‌کند که این اشعار مربوط به عطار نیست و امکان ندارد که از وی باشد.

در کنزالحقایق، نسخه خطی مجلس شورای ملی<sup>۱</sup> تصریح شده که کتاب منسوب به شیخ عطار است ولی مسلماً از او نیست. تألیف محمود پوریای ولی خوارزمی است!

مرحوم دکتر مهدی بیانی در فهرست کتابهای سلطنتی می‌نویسد: کنزالحقایق یکی از شش مثنوی شیخ فریدالدین عطار است. و او نیز از همین نسخه که ذکر آن گذشت سخن به میان می‌آورد.

نسخه‌های متعدد کنزالحقایق که به آنها اشاره شد همه یکیست و همان کتاب کوچکیست که بسال ۱۳۵۳ هجری قمری (۱۳۱۴ خورشیدی) در تهران بطبع رسیده و از آثار شیخ محمود شبستری شناخته شده و اخیراً نیز تحت عنوان «درس دین» به همت سید محمدعلی صفیر با وضعی خوش و مقدمه‌ای شیرین و دلکش تجدید طبع شده.

ولی مقصود ما در اینجا چیز دیگریست. خواه این منظومه از شیخ عطار باشد یا شیخ شبستری یا محمود پوریای ولی خوارزمی یا دیگری این بحث کوتاه را بدان سبب بیان آوردیم تا دانسته شود این شعر که موجب نامیده شدن کتاب مورد بحث ما به کنزالحقایق گردیده است یکی از بیهایی منظومه‌ایست بدین نام که غالباً در نام سراینده آن اختلاف

۱ - فهرست کتابهای خطی مجلس شورای ملی ج ۲ - ابن یوسف.

کرده‌اند و شرح آن گذشت .

در منظومه کنزالحقایق پس از سپاس و ستایش پروردگار و نعت پیامبر اکرم، در سبب تألیف آن چنین سروده شده است :

مرا یاری دوسه واجب اطاعت  
بپر سیدند از اسرار طاعت  
بدین نظمى که می بینی پریشان  
سخن گفتم بقدر فهم ایشان  
تا آنجا که گوید :

شرایع را حقایق هست بسیار  
شریعت را حقایق بیشمار است  
شریعت بی حقیقت نیست درکار  
من آنچه گویمت یک از هزار است

و در آخر پس از نظم ایاتی چند چنین می‌آورد :

حدیثی را که صدقست و حقیقت  
نگهدارندش ارباب طریقت  
زمانرا بیش از شش ماه نگذشت  
که عزم این نامه را بنوشت و بنوشت  
چو در آن گفته‌ام چندین دقایق  
نهادم نام آن کنزالحقایق

با ملاحظه نمونه اشعاری که از منظومه کنزالحقایق ذکر شد شاید به ظن متأخرم بیقین بتوان این بیت را مربوط به آن منظومه و جزئی از آن دانست. ولی از آنجا که ممکنست گاهی دو یا چند کتاب دارای یک نام باشد این احتمال نیز می‌رود که علاوه بر مثنوی کنزالحقایق معروف سابق الذکر نام کتاب مورد بحث ما نیز چنین باشد .

اینک برای رفع این توهم و برای آنکه نام اصلی و واقعی کتاب را بشناسیم بهتر است قسمتی از عبارت متن را که در صفحه سوم رساله آمده است، عیناً نقل کنیم .

و باعث تحریر این تقریر آن بود که روزی فرزند ارجمند، دارای دوران، ابوالغازی سلطان حسین بهادر خان خلدالله ملکه و سلطانه در کربت اخیر در صحبت درویشان تشریف حضور ارزانی داشت و چون حسن و داد و آئی از جبهه اخلاص او مشاهده افتاده بود هر آینه آینه اعتقاد را نیز صفائی تصور توان نمود . لاجرم در مقابل آن سخندان متکلم شد و بلبل سان به ترنم درآمد . بیت

روی تو دیدم سخنم روی داد ز آینه طوطی بشکر در فتاد

و چون سخن درویشان مؤول است در مابین آن حکایت بدین عبارت تصور کرده باشد که وکیل رافضیان و ملحدانیم و تاغایت این روایت در میان داشته بود بجهت تأویل این کلمات و تشریح این اشارات. بنام فرزندی سلطنت شعاری خلّدت دولته این رساله را که از حضرت علام نام مرآت الحیات آمد بنویسم و معذرت آنرا در انشای آن بخواهم تا دانند که فقرا و ابدال آنرا شانی دیگرست و لسان ایشان را بیانی دیگر...»

تصور می‌رود با این توضیح و تصریح مؤلف، دیگر جای هیچگونه تردیدی در تعیین نام کتاب باقی نماند و نام آن بطور منجز مرآت الحیات باشد. و نامیدن آن بنام کنز الحقایق مطلقاً و بهیچوجه درست نباشد. مانیز ازین پس آنرا مرآت الحیات می‌شناسیم. لا غیر. می‌توان احتمال داد که این شعر (... نهادم نام آن کنز الحقایق) از طرف ناسخ (یا دیگری) به مناسبت یا بی مناسبت، در صدر ورقی از کتاب افزوده شده و سبب بروز اشتباه و تغییر نام آن گردیده است.<sup>۱</sup>

اکنون که نام کتاب را دانستیم، به ذکر شرح حال نویسنده، سپس به بیان موضوع و مندرجات و شیوه آن می‌پردازیم.

نام مؤلف کتاب معلوم نیست و با آنکه در پایان مقال شرح حالی نیز از خود بدان افزوده است؛ ولی از مطالعه آن نام و زادگاه نویسنده روشن نمی‌گردد. و بدرستی نمی‌توان دانست که مؤلف آن کیست و از کجاست.

۱ - این سهو و اشتباه، از طرف برخی دوستاران زبان فارسی در آنکارا دست داده و شاید ناشی از آن بوده است که بر اثر شتاب زدگی یا کمی فرصت محتویات کتاب را مطالعه نکرده و برای تعیین نام آن تنها به آغاز کتاب نگریسته‌اند و چون این شعر را در صدر کتاب دیده‌اند چنین پنداشته‌اند که باید نام کتاب «کنز الحقائق» باشد. اگر فراموش نکرده باشم کتاب مورد بحث ضمن فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه تحت شماره ۵۰۶ بهمین نام ثبت شده است.

تنها در یک مورد اشارتی به نام « عبدالمجید » دارد که می‌توان آنرا مبنای حدسی ضعیف در این مورد قرار داد و چنین پنداشت که محتملست مخاطب خود وی باشد. عین عبارت کتاب چنینست :

«... ادراك حقایق نامتناهی الهی را عارفی چالاک باید که وادی هلاک سهمناک نفس اماره را طی کرده باشد و توسن بدلجام طبیعت را پی کرده . مصراع - رندی چنین اگر بکشد جام می‌رواست . بیت

ای فقیه از ما مرنجان دل اگر می‌میخوریم

جام سرمستان حق از باده انگور نیست

۱... باری سعی باید نمود و خود را بوسیله ارادت و واسطه محبت برفترک مردان مرد که سروقامتان و بلند همتان ریاحین در دند بستن . چون عالم بی‌دانا و امامی ممکن نیست و مؤید این معنیست عربیه من مات ولم يعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیه و در صحبت ایشان چون کوه در مقام نبوت و رسوخ بودن . اما دریافت مردان در هر زمان ، عظیم دشوارست ؛ چرا که مسکن ایشان سرچارسوی بلاست و مامن پای دار فنا ، تا بوده‌اند علم رسوایی و ملامت بردوش داشته‌اند و بامغیچه باده فروش در کوی غرامت دوش بردوش ، بل دست در آغوش این سروش .

در دوزخ اگر زلف تو در چنگک آید از حال بهشتیان مرا ننگ آید  
و باز ازین راز آغاز می‌نمودند . رباعی

گاهی ما را بزه‌د باشد سرو کار <sup>کامع علوم گبر و جهود و مغ</sup> ز من دارد عار  
گاهی بکلیمیای روم بینی ناقوس بدستی و بدستی ز نثار  
و نظر مردان را چون چراغ افروخته گرفته‌اند و قابلیت سالک را چون فتیله و روغن ،  
و این وابسته عنایت ازلیست . بیت :

عبدالمجید کسب کمالت بسی نیست این کار دولتست کنون تا کرار رسد

ولی من بنده چند آنکه بفهرست اعلام مراجعه کرد ، و کتب تراجم احوال را جستجو

۱ - در اینجا چند بیت از اشعار مثنوی را برای تأیید سخن درج کرده که رعایت اختصار را از نقل آن خودداری شد .

نمود؛ دارنده چنین نامی را که زمان زندگی و خصوصیات دیگر وی با نویسنده این کتاب قابل انطباق باشد بدست نیاورد. شاید که نام او عبدالمجید بوده ولی بسبب کمی آوازه و شهرت ضبط نشده است. یا ضبط شده و بنظر نرسیده. و شاید که در این شعر مخاطب نیز دیگری بوده است نه خود او. (مصراع دوم آن از قصیده مشهور سید حسن غزنوی معروف به سید اشرف میباشد)<sup>۱</sup>.

اما احتمال دیگری که ما را بمقصود نزدیک می‌سازد آنست که فرض کنیم این اسم در نسخه اصل عبدالحمید بوده است، نه عبدالمجید. آنگاه می‌توان گفت شاید مراد از این عبدالحمید «مولانا عبدالحمید فرزند مولانا قطب‌الدین قرومی بوده که پدرش یعنی قطب‌الدین در زمان امیر تیمور عهده‌دار صدارت بود و خود عبدالحمید نیز بنا بنقل مؤلف حبیب‌السیر (ج ۳ ص ۶۳۹) باشرکت مولانا جلال‌الدین لطف‌الله صدر به تمشیت امور ارباب عمایم و وعاظ می‌پرداخته است. قرائن دیگر نیز این فرض را تأیید می‌کند، که بعدها بیان خواهد شد.

زادگاه و موطن نخستین وی نیز، چنانچه اشاره شد نامعلومست. در این مورد نیز قرائنی در دست است که اگر درست باشد، با قید هزار احتیاط می‌توان حدس زد که از مردم سلطانیه بوده یا از نواحی نزدیک آن برخاسته است.

تاریخ ولادت وی بسال ۷۷۹ هجری بوده، در غره ماه ذی‌القعدة، پدرش از اولیاء و مادر نیز زنی سید و صالح و مستجاب‌الدعوه بوده. نژاد و تباری والا و گرامی داشته است. به دوسالگی در تنوری سوزان افتاده، و بعد از آن نیز «تا آخر عمر روزی بی درد و سوز» نبوده؛ در اوان جوانی و بلوغ حالاتی از وی سر می‌زده که مایه حیرت و شگفتی دیگران می‌شده است.

ظاهر آ در دهه دوم یا سوم زندگی، یکک چند مورد عنایت و درکنف حمایت‌خواجه غیاث‌الدین پیر احمد و مولانا لطیف‌الله صدر نامی بوده است<sup>۲</sup>. درسی و پنج سالگی از صحبت

۱- به مطلع: جانا حدیث عشق چه گویی کجا رسد  
 آیا بود که نوبت وصلت به ما رسد  
 ملکی است خدمت تو و خلقیش منتظر  
 این کار دولتست کنون تا کرار رسد

۲- اگر این خواجه غیاث‌الدین پیر احمد را همان خواجه غیاث‌الدین خوافی ←

مردم ملول و خواستگار کنج خمول شده و از آن دیار عزم خراسان کرده است ولی سلطان ابراهیم<sup>۱</sup> فرزند شاهرخ میرزا او را از این سفر باز میداشته . عاقبت پس از بیماری و مرگ سلطان که بسال ۸۳۸ اتفاق افتاده ، بسوی خراسان رهسپار گردیده و به دیدار شاه قاسم انوار توفیق یافته و در سلک مریدان و نزدیکان وی درآمد است.<sup>۲</sup> از این پس کار او بالا گرفته و در نزد بزرگان و اولیا و ابدال جاه و اقبالی عظیم یافته است . بنا بر گفته خود او<sup>۳</sup> . «... جمیع ابدال و ابرار بل اولیای کبار بواسطه نظر مبارک آن خداوندگار بتربیت و مدد حال و

→

وزیر شاهرخ میرزا بدانیم شاید بخطا نرفته باشیم . این خواجه غیاث‌الدین بنا بر روایت حبیب - السیر تا پیش از سال ۸۲۰ وزارت شاهرخ میرزا را داشت ولی از آن پس برکنار شد و در حدود سال ۸۵۷ بسبب رنجشی که میرزا ابوالقاسم بابر از او حاصل کرد مورد بازخواست وی واقع شد و اندکی بعد درگذشت . (لغت‌نامه پیر احمد ، بنقل از حبیب‌السیر ج ۳ و ج ۴) مولانا لطیف‌الله صدر شناخته نشد .

۱ - سلطان ابراهیم فرزند شاهرخ میرزا شاهزاده‌ای ادیب و دانش دوست و خوشنویس بود و از جانب شاهرخ حکومت جنوب ایران را داشت و در ۸۳۸ درگذشت . شرف‌الدین علی یزدی طفرنامه را بنام او کرده است . (لغت‌نامه)

۲ - در تاریخ سفر وی بخراسان ، همچنین در تاریخ فوت شاهرخ میرزا که در جایی دیگر متعرض شده است نکته‌هاست که تفصیل آنرا مجال نمی‌بینم . مجمل سخن آنکه مؤلف تاریخ مسافرت خود را بخراسان و دیدار شاه قاسم انوار را بعد از واقعه مرگ سلطان ابراهیم یعنی پس از سال ۸۳۸ میداند و حال آنکه بنا بر مشهور تاریخ وفات شاه قاسم انوار ۸۳۷ بوده . و نیز تاریخ وفات شاهرخ را که اکثر مورخان در سال ۸۵۰ ضبط کرده‌اند سال ۸۴۰ می‌آورد . بنظر میرسد که این نیز اشتباه دیگری باشد که بحث در آنها را بمقاسی دیگر یا مقاله دیگری (اگر توفیق حاصل شود شاید در ضمن طبع و نشر کتاب) باید موکول ساخت .

۳ - از اینجا شرح باقی احوال را از قلم مؤلف نقل میکنیم تا حق مطلب نیکتر ادا گردد و هم خوانندگان ارجمند را ضمن آگاهی از مندرجات و مطالب آن با نمونه بیشتری از نثر وی آشنا سازیم .



کارم برخاستند . وبعد از آن بکنج و یرانه نشستم و مسند ریاضت انداختم و برمتکای قناعت تکیه زدم و چندین سال بر خاک مذلت افتاده سر از سنگ مجاهده برنداشتم ؛

تا برویم گشاده شد از غیب در اقبال و معرفت بی ریب

و چون بر ابدالان نظریاقتم ، لاجرم بر آسمانها گذریاقتم . تا بجایی رسیدم که آنجا نه عقل بود و نه از عشق هم نشان . پرسیدم که این مقام کرا باشد جواب آمد که بابا محمود طوسی و یک ابدال دیگر را ، چه بابا محمود عم سید مبارک بود که شبها روی نیاز بر قدمش مالیدی . حالات سید مبارک طولی دارد . وهم در بدایت فقر و جذبه دیدم که بابا محمود رحمه الله مرا در برگرفت و سینه بر سینه و لب بر لب و دهان بر دهان من نهاد . و چنان می درمن دمید که بیهوش گشتم . و در اوان سلوک بعون الله تعالی در لب آب ارس در زورقی نشسته بودم که زورق از من پر شد . بعد از آن خود را ندیدم . و این حالت حضرت نعمه الله سلام الله علیه را واقع بوده و نهایت مقام . از خواجه بهاء الدین نقشبند روح الله روحه منقول است بر مردان حق و واقفان سر مطلق واجبست که خلق را از حالات خویش واقف گردانند تا گمراه نگردند . اگر چه مقصود کامل از همه خلق یک قابل بیش نیست و چندین حالات غریب و مقامات عجیب که از انبیا علیهم التحیه والدعا مرویست اگر نه خود اظهار آن معانی نموده افشای آن از کیست . لوبیا فروشی زنبیلی لوبیای شورک بر سر بازار آورده است و در تعریف آن هزار نعره در چپ و راست دارد ؛ کسانی که از لجه عمان هو ، لالی دلجو بساحل آورده باشند و از کان تحقیق لعل و عقیق حاصل نموده اگر آنچه اظهار دارند نمایند ، 'عجیب و غریب نیست چه آنرا که بجوهر حقایق کار است از گفت و شنید این حکایت عار است و ادای این بضرورت از برای اهل صورت ناچار است و معنی را بی صورت کی [مجال] ظهور و اظهار است .

پس عشق را یاور کن و آنچه اولیا میگویند باور کن . چرا که آنچه میگویند بحق

۱ - عین عبارت در نسخه چنینست . در این مورد و بعضی اصلاحات دیگر متن بعدها

اظهار نظر خواهد شد .

می‌گویند . حضرت سیدی سلام الله علیه راست<sup>۱</sup> شعر:

این سخن نیست باندازه که من می‌گویم

من نمی‌گویم اگر چند که من می‌گویم

چند گویم که بقاسم سخن فاش مگو

قاسمی را چه گناهست که من می‌گویم<sup>۲</sup>

دیگر در آن جذبه بر هر که...<sup>۳</sup> راند دیگر نفس نزد و از آن باطراف می‌نوشتم

که نفس پر آزار تیزست و خنجر<sup>۴</sup>... خونریز . بر هر که زند هر که بود جان نبرد . اول

بر عالم ملک متصرفم گردانیدند . گفتند : از آب خجند تا ارس در تصرف تست .

بیت :

ما بچه شیریم و جهان پیشه ماست

از آب خجند تا ارس گوشه ماست<sup>۵</sup>

این بیت در بدایت سلوک واقع شد و چون موت شاهرخ میرزا در هشتصد و چهل

ظاهر شد<sup>۶</sup> ؛ چنانکه مذکور گشت تاریخ آن نوشتم و مرا از عالم الهی وعده به شاهزاده<sup>۷</sup> آخر

داده بودند که مقوی طریق باشد ؛ پس بیک بیک شاهزاده بعد از شاهرخ میرزا تهمت<sup>۷</sup>

در بستم که شاه او گردد و عالم نیکو گردد . چون دیدم که باورش نیست بر همه ظاهر کردم

۱ - مراد شاه قاسم انوار است .

۲ - شعر در نسخه چنین است و با آنچه در دیوان طبع شده قاسم انوار آمده اندکی

اختلاف دارد .

۳ - در نسخه سفید .

۴ - اینجا نیز نسخه سفید است .

۵ - این شعر چنانکه معلومست از مؤلف سیباشد و دارای عیب قافیه است . اشعار دیگر

او نیز چندان تعریف و رونقی ندارد .

۶ - موت شاهرخ میرزا را اکثر کتابها و تواریخ در ۸۵۰ ضبط کرده‌اند باین نکته

قبلا نیز اشاره شد .

۷ - در متن تهمت آمده شاید وظاهراً اشتباه کاتب باشد .

که شاه او نیست . و چنانچه ظهور شکل بابر میرزا<sup>۱</sup> را بر اوراق کشیدم و تصرف او بروالی عراق دیدم . قدردانانست لاجرم بر تخت سلطنت نشستن نتوانست . و بعد از آن در معنی دیدم که جمیع اولیاء در منزل حاضر شدند و در دایره نشستند و یک بغل کمان در میان ریختند هر کدام کمانی برگرفتند که دهی بابر را یک کمان و یک تیر بدست من دادند . یک روز در باغ سیری کردم . کمان بچگانه‌ای یافتم از آن کمان تیر بر هر که انداختم در زمان غلطید و این حالت مشهور است ؛ آخر قمری من بسخن درآمد که بابر میرزا را پادشاهی سر آمد . و این صورت را بر همه کس ظاهر گردانیدم . اگر قصه سلاطین را یک یک شرح بنویسم دراز می‌شود . و حکایت کوتاه نگردد . همان بهتر که بموجب خیر الکلام در اتمام کوشد . بیت

سخن اندک و نکو در یست      که بود گوشواره شاهان

تا آنکه سلطنت را از برج دولت فرزندی طالع دیدم در طلبش بجان و دل کوشیدم  
و با سلطان ابوسعید میرزا و ارکان دولت او آشکارا گفتم که شاه ، سلطان حسین است و  
هر که را باوی سر مخالفتست مرا با او صد شنیعت<sup>۲</sup> است . مثنوی :

دوای درد خود را از که جویم      بجز شه حال خود را با که گویم

مرا بود از ازل با تو سر و کار      تو بودی مرهم جان من زار<sup>۳</sup>

اکنون مرد دیوانه‌ام ، و از عالم خلق بیگانه‌ام . مرا در خرابات عشق مقام است و  
ساقیم پر جامست . رند ملامتی جهانم فاما بر راه امن و امانم . درد نوش دهرم ، از آنجهت  
گاه بلطف و گاه بقهرم . . . . .»

اکنون باز گردیم به بیان مطالب و مندرجات و خصوصیات دیگر کتاب ، و سبب  
تألیف آن .

۱ - مراد ابوالقاسم میرزا فرزند بایسنغر است که از ۸۵۴ تا ۸۶۱ پادشاهی کرد .

۲ - در نسخه چنین است .

۳ - در اینجا تعداد ۲۲ بیت دیگر به همین سیاق آمده که از مؤلف میباشد و برای رعایت

اختصار حذف شد .

بطور اختصار و بنا بر گفته مؤلف « این رساله مشتملست بر مقدمه و چهار اصل و خاتمه در بیان سریان وجود دوسیر آن. اصل اول در بیان ایجاد عالم و بروز مراتب آدم علیه السلام، و ظهورات الهی و شوؤنات نامتناهی. اصل دوم، در وانمودن خلافت و ارسال و نهایت نبوت و مراتب چهار پیغمبر که صاحب کتابند. اصل سوم در حقیقت ولایت و بروز خاتم ثانی علیه السلام اصل چهارم در سرهویت و رمز قیامت و بیرون آمدن دجال و خبر خروج او، و فرود آمدن عیسی علیه السلام از آسمان. خاتمه در بیان حالات خویش.»<sup>۱</sup>

سبب تألیف - کتاب را مؤلف برای تأویل و تحقیق لسان اولیا نوشته، و این مطلب را مکرراً، بتصریح یا تلویح یادآوری کرده است چنانکه نوبتی در سبب تألیف کتاب که قسمتی از آن عیناً نقل شد صریحاً بیان می کند، «چون سخن درویشان مؤول است... بجهت تأویل این کلمات و تشریح این اشارات... این رساله را... بنویسم و معذرت آنرا در انشای آن بنحواهم تادانند که فقرا و ابدالان را شائی دیگرست و لسان ایشان را بیانی دیگر...» باز در صفحه ۲۲ چنین می آورد: «اکنون چون ملحد را دانستی بدانکه رافضی نیز چه نام است و صاحب تهمت این اسم کدامست. چون حضرت رسول علیه السلام از دار فنا بدار بقا [رحلت] فرمودند بموجب وصیت مصطفی، مرتضی چون به تجهیز و تدفین مشغول بودند باجماع حاضر<sup>۲</sup>... اما اهل معنی از این سخن درها سفتند و بجهت تهمت رخص از باغ ولایت گلها رفتند<sup>۳</sup>... و باز تازبان مردان و اصطلاح ایشان ندانند چه دانند که ایشان چه می گویند. در آنکه خود را ملحد و کافر می خوانند. چنانچه مولانا جلال الدین رومی فرماید. شعر:

۱ - شرح و توضیح فصول را مجالی نمی بینم و می اندیشم که اگر بدین کار دست یازم، سخن بدرازا کشد. هم بیش ملال آورد، هم کار بی پایان رسانیدن مقاله به تأخیر افتد و بموقع خود بچاپ نرسد. پس همان به که قول مولانا را کار بندیم و آنرا همچنان بوقت دیگر گذاریم.

۲ - در نسخه نیز مطلب مغشوش است. بنظر می رسد اینجا هم افتادگی داشته باشد.

۳ - در اینجا ۱۲ بیت از اشعاری که ظاهراً از مؤلف است و در متن رساله آمده برای رعایت اختصار حذف شد.

مسلمانان من آن گبرم که با مادر زنا کردم  
شدم بر بام بتخانه دو عالم را ندا کردم<sup>۱</sup>.

دیگر گفت :

مسلمانان شما ایمان خود محکم نگه دارید  
که مولانای رومی گر مسلمان بود کافر شد

هیات، هیات، هیات . بیت

سلیمانی نکردی در ره عشق      زبان جمله مرغان را چه دانی

نمیدانم چه فهم کرده‌ای در آنکه اولیاء الله در غلبات سکرمی فرمایند بموجب حدیث  
قال علیه السلام : ان الله تعالی شرابا لاولیائه اذا شربوا سکروا و اذا سکروا طربوا و اذا  
طربوا طلبوا و اذا طلبوا طابوا و اذا طابوا ذابوا و اذا ذابوا خلصوا و اذا خلصوا وصلوا  
و اذا وصلوا تصلوا<sup>۲</sup> لافریق بینهم و بین جهلهم . سبحان ما اعظم شأنی و لیس فی جبتی  
سوی الله . و انا اقل من ربی بسنتین . و انا الحق . از این رموزات چه دانسته‌ای...<sup>۳</sup>

همچنین در موارد دیگر اشاره‌ها و تصریح‌هایی دارد که می‌رساند مراد از نوشتن  
رساله تأویل سخن عارفانست و آشنا گردانیدن مخاطب<sup>۳</sup> بزبان و اصطلاحات ایشان .  
چنانچه قبلاً نیز اشاره شد، تاریخ نوشتن رساله باید بین سالهای ۸۶۳ - ۸۷۲ باشد و  
باحتمال قوی در اوایل سلطنت سلطان ابوسعید میرزا نوشته شده . و اگرچه مؤلف در  
آن هنگام به هشتاد سالگی خود اشاره می‌کند ؛ ولی با قراینی که در دست داریم اگر  
تاریخ تحریر آنرا در نخستین سال پادشاهی سلطان ابوسعید هم فرض کنیم باز وی هشتاد و  
چهار مرحله از عمر را پشت سر گذرانیده است .

۱ - چنین بیاد دارم که این شعر از شیخ عطار نیشابوریست و بر آن نیز شرحی نوشته‌اند .

۲ - نسخه چنین است .

۳ - مراد از مخاطب سلطان حسین بهادر است فرزند سلطان ابوسعید .

واما در تأویلات و اصطلاحات این رساله سخن گفتنی بسیار است . ولی آنچه می‌باید، و لازم می‌نماید، آنست که در اصول تأویلهای این رساله با غالب تأویلهای تفسیرهای برخی عارفان (اگرچه اساساً یکی است) اندک اختلافی دیده می‌شود . و بحق نیز باید که چنین باشد زیرا اگرچه تفسیر برای خود کردن مخالف با آئین و سنت اسلام و مغایر بانصص صریح احادیث است<sup>۱</sup>، ولی تأویل را وجهی دیگرست و بنا باختلاف حالات و اوقات و تفاوت درجات شنونده در مراتب سیر و سلوک تغییر می‌کند<sup>۲</sup>.

از نمونه تأویلهایی که در این رساله از آیات قرآن شده است، تا حدی جامع و کامل آنها را با ملاحظه اختلافاتی در نوع تأویل، در کتاب تأویلات ابوالغنائم عبدالرزاق کاشانی یاقم که نادانسته و بدون تحقیق به تفسیر محیی‌الدین شهرت یافته، و بنام «تفسیر شیخ اکبر عارف علامه محیی‌الدین بن عربی» بطبع رسیده است<sup>۳</sup>.

از مطالعه سایر کتابهای تفسیر و تأویلهای عرفانی بهره‌ای چندان که باید حاصل نشد و بندرت در آنها تأویلهایی؛ خاصه که منطبق با مشرب و ذوق نویسنده این رساله باشد،

۱ - من فسر القرآن برأیه فلیتبوا مقعده من النار، همچنین گفته شده: «من فسر برأیه فقد كفر».

۲ - مقدمه تأویلهای کمال‌الدین شیخ عبدالرزاق کاشانی. به نام «اصطلاحات الصوفیه» مشهور به تفسیر محیی‌الدین، متن عربی ص ۴. علوم انسانی

۳ - این مطلب را فاضلی نکته‌دان نیز، در حاشیه کتابی که بنظر رسید متعرض گردیده . و می‌افزاید که این کتاب تأویلهای قرآنست از عبدالرزاق کاشفی کاشانی و انتساب آن به محیی‌الدین عربی خطایی آشکار است . جامی نیز در نفعات این نکته را تصریح و تأیید می‌کند . بهترین دلیل برای درستی گفتار وجود اختلافات نیست در چند مورد با سخنان شیخ محیی‌الدین در فصوص الحکم . ( از جمله تحقیق تولد حضرت عیسی علیه السلام . همچنین شهید ثانی رضوان الله علیه در تنبیه المرید و شیخ بهایی در کشکول از این کتاب، یعنی تأویلهای شیخ عبدالرزاق کاشانی یاد کرده‌اند ) .

به نظر رسید.<sup>۱</sup>

بطور کلی تأویلهایی را که در این رساله آمده است، از هر جهت می‌توان بر سه گونه منقسم ساخت.

نخست تأویلهایی از آیات قرآن که نظیر و مشابه آنها، چنانچه اشاره شد، در تأویلات عبدالرزاق کاشی و کم و بیش در سایر کتابهای تفسیر و آثار عارفان با اندک اختلاف دیده می‌شود. و از آن جمله چند نمونه فهرست وار و با رعایت اختصار ذکر می‌شود:

انبیای بزرگ هر یک مظهر جوهری هستند. ابراهیم مظهر قلب، موسی مظهر عقل. عیسی مظهر روح، پیغمبر اسلام مظهر نفس می‌باشد.

در قصه حضرت ابراهیم و روی آوردن وی به ستارگان و ماه و آفتاب، از ماه، نفس و از آفتاب، عقل را اراده می‌کند.<sup>۲</sup>

درفدا کردن ابراهیم اسمعیل را. مراد از ذبح گوسفند و قربانی کردن قوج شهوت است که از آسمان طبیعت فرود آمده (و تأویلهای دیگر). مطیع شدن وحوش و طیور مرسلیان را، کنایه از رام شدن قوای بشریست او را.

زره ساختن داود از آهن و محاربه او. مراد دل را در حصن حصین علم آوردن و بانفس اماره محاربه کردنست.

در داستان حضرت عیسی و عروج وی به آسمان حیات. همچنانکه عیسی بر خر

۱ - از جمله کتابها و تفسیرهایی که مورد مطالعه قرار گرفته: ترجمه تفسیر طبری. کشف الاسرار میبیدی. تفسیر روح البیان. تفسیر ابوالفتوح. تفسیر المیزان. منهج الصادقین تفسیر کیوان قزوینی. اساس التأویل از نعمان بن حیون تمیمی. مصباح الهدایه، مثنوی مولوی وجه دین و طرایق الحقایق و سایر کتابها و تفسیرهای اهل تصوف. کتاب اساس التأویل با آنکه سرشار از تأویلات است ولی چون بر اساس فکرواعتقاد مذهب اسمعیلیه نوشته شده، با تأویلهای رساله مورد بحث که نویسنده آن قطعاً اسماعیلی نبوده است سازگار نیست. این کتاب براهنمایی استاد دکتر محقق مورد مطالعه قرار گرفت.

۲ - در این تأویل و همچنین تأویلهای دیگر همچنانکه در متن ذکر شد. گاه اختلاف و تفاوتی با سایر کتب اهل تصوف و تفسیرهای آنان دیده می‌شود.

طبیعت سوار شد . پیغمبر اسلام، از براق جوهر<sup>۱</sup> مرکب ساخت .  
 قیامت چهار است . صغری، وسطی، کبری، عظمی . قیامت صغری از ظهور  
 انجلاهی آدم است تا ظهور پیغمبر خاتم . قیامت وسطی از ظهور خاتم تا ظهور مهدی خاتم  
 ولایت<sup>۲</sup> . و این قیامت کبری است . و قیامت موعود را قیامت عظمی خوانند .  
 و نیز کعبه، قلب عالم در زمین و شق قر مرادش قمر ولایت است .  
 در عبارت زیر که برای نمونه نقل می شود تعبیرات و تأویلاتی از این دست به وفور  
 می توان دید .

« اکنون بدانکه نفس اماره در وسط زمان وضع حمل کرد یعنی حیاتی که بالقوه  
 او بود در مدینه از او بوجود آمد او را دجال نام نهاد چنانچه در هر زمان با سبی موصوف  
 بود و آن دیو بود که از زمان سلیمان صلوات الرحمن علیه بند کرده بود . پس آن دیو را به  
 جهت حکمت گذاشتند و دجال را مع خر او به جزایر فرستادند . چنانچه در خبر است  
 که هر روز جزایر سبز می شود و او می خورد و وعده نهاده اند که چون علف زار خشک  
 شود وی بیرون آید و آن دیو از زمان مصطفی علیه السلام از غلبه تجلی هیچ جا سایه نیافت  
 تا قرار گیرد باضطرار تمام بحسب ضرورت سر باسلام آورد و ازین جهت می گویند حضرت  
 مصطفی علیه السلام شیطان خود را مسلمان گردانید . اسلم الشیطان علی یدی<sup>۳</sup> و چون مسلمان  
 شد با عالمیان همراه شد و بند آن دیو در زمان سلیمان عبارت از انقباض معنی بود که اگر  
 دیولعین از سریان معنی مثبت بودی از لباس فرعونى انار بکم الاعلی نگفتی . پس دست ولایت  
 انگشت وساوس را بر رسن علم بست تا بنان اندیشه بر بیان انبیا علیهم السلام نهد و چون

۱ - جوهر در برابر عرض .

۲ - در این قسمت که ظاهراً بر اساس معتقدات و هدف اصلی نشرافکار اوست بحثی  
 دارد و ظهور خاتم ولایت را با تعبیرات گوناگون بیان و تشریح می کند . و کم و بیش از افکار  
 و عقاید اسمعیلیه متأثر است .

۳ - عبارت نسخه چنین است . ظاهراً : اصل حدیث اسلم الشیطانى علی یدی باشد .



بزمان مبارك خاتم پناهی رسید نیز اطلاق اشراق حقایق به سمت الرأس خلایق از وجه دقایق تابیدن گرفت انبساط معانی شد پس آن دیو را دست ولایت مرتضوی از بند بیرون کرد و چون مدتها به بند معنی محبوس بود و از تصرف در جمیع نفوس مأیوس . چون خود را از تقید ولایت مطلق یافت اعظم قبایل اهل صورت را پیدا کرد که آن بنی امیه و قریش بودند و در قلوب ایشان خود را جا کرد . و تخم عداوت و کینه فرزندان معنی را که ائمه معصومین بودند در ضمیر ایشان کاشت و چشمه محبت اهل بیت را بخاک دشمن انباشت و چون دید که در تشهد اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد نمی گویند نماز درست نیست و اصل ایمان مهر خاندانست اغوا کرد و از میان برد .

شیطان و دیو کیست . و دجال و خرچیت و از یاجوج و ماجوج چه نشانست و مدینه چه مقام است و علف زار کدامست .

شیطان عالم و دیو قوای بهیمی و خرطبیعت حیوانی و دجال غایت استیلائی نفس امّاره و یاجوج و ماجوج اندیشه های فاسده و مدینه علم محمدی علیه السلام که از صدمت آن دیولعین وضع حمل نموده جزایر عالم جسمانی و آن علف زار اعمال که خلایق می کردند و به آب طاعات آنرا سبزی داشتند چون از شهوات و ریا و حسد عاری نبود غذای او می گشت تا درین زمان که زمان آخرست و شرایط اسلام را ربط آن نمانده و نبات حسنات که آن صدق افعال و حسن افعال است بزقوم سیئات مبدل گشته و یاجوج و ماجوج اندیشه و صفات بهیمی در هویت قلوب نزول نموده و عفریت دجال بیرون آمده و ارض وجود را احاطه نموده و خلق را بصدای ان انکر الاصوات خوانده و بصفاتی که آن مردود انبیا و اولیاست فریفته و مشغول گردانیده . . . »

دوم - تأویلهایی که از فرایض دینی چون نماز، روزه، حج و غیر آنها شده . یا تاویل احادیث قدسی و نبوی ، و برخی از سخنان عرفا - نظیر من مات ولم یعرف امام زمانه فقدمات میته جاهلیه . یا خلقت الاشياء لاجلك و خلقتك لاجلی . یا كنت كنزاً مخفياً... یا انا من ربی اصغر بستین . یا انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لانی بعدی . یا

سبحانی ما اعظم شأنی . لیس فی جبتی الاله .

سوم - بحث از حروف و علوم غریبه و تأویل‌های مخصوص و پیشگوییها<sup>۱</sup> . و استخراج سنوات رویدادها و تطبیق برخی کلمات با تاریخ و اشاره‌هایی به رموز و علوم غریبه . که پاره‌ای از آنها را در چند سطر نمونه زیر می‌توان دید :

ص ۲۵ : « ... ائمه معصومین علیهم السلام در علم جفر می‌دیدند که پادشاهی از اترک فی الجمله مقوی حال فرزندان ایشان خواهد شد که نام او چنگیزخان باشد . چشم انتظار بر شاهراه روزگار می‌داشتند تا ظهور او پیدا شد . به تیغ آبدار دمار از اهل انکار بر آورد ؛ و چون طلوع کوكب از برج وجود امیر اعظم تیمور نویان تابان گشت ؛ انوار محبت خاندان مصطفوی و فرزندان مرتضوی از جبین او درخشیدن گرفت . در احترام اولاد عظام بموجب حدیث رسول علیه السلام که من اکرم اولادی فقد اکرمی ومن اکرمی فقد اکرم الله تعالی . کوشید و چون فتح دمشق نمود قبر آن بد کنشت بعید را که یزید نام داشت سوخت و چراغ محبت اهل بیت را بر افروخت و چون دور به زمان سلطنت شاهرخ رسید تاریخ قوله تعالی فاجتیناه بلدة میتاً كذلك الخروج روی به انجام آورد . از سر و استمع یوم ینادی المناد من مکان قریب ، یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلک یوم الخروج رمزی دریاب . مکان قریب ، نیز تاریخست که خ الخروج و ولادت چنگیزخان است و « خان » تاریخ خروج . و خروج او و عدد ۶۹۳ که عدد مقطعاتست تاریخ نهایت استیلای اوست بر خلفای عباسیه ؛ و الخروج که ۸۶۲ ظهور نام سلطنت شاهرخ میرزا است . اکنون چون دور بحرف خ رسید صورت سلطنت ظاهر به چنگیزخان پیوست تغییرات در عالم پیدا شد چون استیلای عرب بنهایت رسید و استهلاك قریش بغایت انجامید خ ۶۰۰ به ز ۷ پیوست و کلام الله ناطق بر اینست که قبل از این زمان خدا را یزدان و بخشایش می‌گفتند و از آیت قوله و اذا اخذ ربک من بنی آدم . حضرت شیخ اعظم همین معنی را ظاهر نموده . ای خلصنا من الذل . تاخ خلاص و ذال ذل و استقامت بیکدیگر نرسیدند . زمان

۱ - نظیره‌ای از این سخنان و پیشگوییها را در برخی اشعار شاه نعمه الله ولی می‌بینیم .

۲ - در اینجا علامت رمزیت شبیه به « که » که نمایان‌دهنده حروف مقدور نیست

زمان روی به اعتدال نهاد ...»

بر روی هم چنین بنظر می‌رسد که مؤلف گاهی توجیهی بآراء حروفیه و فضل‌الله‌استرآبادی نشان داده و از افکار آنان رنگ پذیرفته است. آیا خود نیز از پیروان این فرقه بوده؟ نکته‌ایست شایان دقت و تأمل بسیار.

بهر جهت بحث از علم حروف و علوم غریبه و رموز و پیشگوییهای این رساله، از مقوله‌ای دیگر است و باید در مقاله‌ای دیگر از آن سخن راند.

### آیات واحادیت و اشعار و امثال و اعلام

سراسر کتاب چنانچه شیوه غالب نویسندگان گذشته بوده است مشحون از آیات و احادیت و اشعار و امثالست. استشهاد از آیات قرآنی آن بسیار و نقل احادیت قدسی و نبوی و سایر اخبار و امثال تازی بیش و کم بر بیست و چند مورد بالغ می‌گردد. از اشعار پارسی و روایات و حکایات عرفا نیز منقولاتی دارد. بیش از همه اشعاری از شاه قاسم انوار به استشهاد می‌آورد. که بوی ارادتی خاص داشته و خود را از سلسله مریدان و پیروان اومی دانسته است؛ و همه‌جا از او با تجلیل و تعظیم تمام یاد می‌کند. بعد از آن از مولانا جلال‌الدین بلخی رومی و حکیم سنایی و شیخ فریدالدین عطار نیشابوری و شیخ محمود شبستری و دیگران نیز ابیات و اشعاری دارد. چنانکه معلومست خود نیز طبعی داشته و در چند مورد از کتاب، مثنویهایی از اشعار خود درج کرده است. از عرفا و بزرگان، ذکر بایزید بستامی. ابوسعید ابوالخیر خواجه عبدالله انصاری. شیخ ابوالحسن خرقانی. خواجه بهاء‌الدین نقشبندی. شاه نعمه‌الله ولی. عزیز نسفی. خواجه حکیم محمد علی ترمذی. و بابا محمود طوسی دیده می‌شود که غالباً حکایتی یا روایتی کوچک از آنان نقل کرده است. از میان پیامبران و برگزیدگان حق، بجز پیامبران

۱ - قراین و اشاراتی در نفی و اثبات آن ضمن مندرجات کتاب بنظر می‌رسد آنچه قطعی

و مسلم است در اصول عقاید و افکار با حروفیان موافق نیست.

مشهور و پیشوایان معصوم چند نوبت به نام خضر اشاره می‌کند و مدعیست که سه بار بیدار او نائل گردیده است .

از اعلام دیگر، نامهای فاروق، صدیق، معاویه، یزید، بوجهل، نمرود، فرعون، دجال، براق، یاجوج و ماجوج و شیطان و از فرقه‌ها نام مروانیه . هاشمیه . رافضیه . ملحد . شیعه . صبائیه و از پادشاهان نام چنگیز و برخی سلاطین و شاهزادگان گورکان و وزیران و بزرگان را تا عهد خود آورده است . و بعضی نامهای دیگر .

### عنوانی که شناخته نشد

بجز نامها و عنوانهایی که ذکر آنها گذشت . چند نوبت بذکر عنوان « حضرت شیخ اعظم » می‌پردازد؛ که معلوم نگردید مراد از آن کیست . از جمله درص ۱۶ : « اصل سیوم در حقیقت بروز و ظهور خاتم ثانی علیه السلام . ای دوست محرم و ای رفیق همدم همچنانکه روابط نبوت از آدم بحضرت خاتم علیهم السلام منتهی شد آغاز اساس ولایت را شخص فتوت که علی اعلم الاعلاست از روی حکمت بر آراست چه نبوت بی ولایت ممکن نیست موجب حدیث نبی علیه السلام یا علی کنت مع الانبیا باطنا و معی ظاهراً...»

با همه انبیا آمده‌ای در خفا      ظاهر با مصطفی شاه سلام علیک

و مراد از این چهار پیغمبر و چهار جوهر آن بود که مرتبه نفس که ولایتست ظاهر شود و اگر چه وضوح آنرا حضرت شیخ الاعظم سلام الله علیه فرموده‌اند...»

دیگر درص ۱۹ «... اما به سر مقصود باز روم . چنانچه در سما شق قرشد در ارض شق قبرینه واجب بود که آنرا لحد گویند حضرت شیخ الاعظم سلام الله علیه فرموده است که در قبر اسم ربّست در لحد اسم احد و اسم ربّی نبوتست و اسم احد مقوی ولایتست...»

دیگر درص ۱۱ «... و بعد از حضرت مصطفی اولیای کبار را سدننه کامل آخر گرفته‌اند و تواریخ زمان و معانی آنرا از قرآن و احادیث بیرون آورده‌اند . چنانچه این فقیر

غایت ظهور حضرت امام را بعد ۹۱۰ نهاده و وعده شاه زمان آخر ۸۹۹ است موافق باشد. حرفیست که حضرت شیخ اعظم فرموده اند که آن ط ص ص ض است...»

و نیز در ص ۲۵ که ذکر آن گذشت. ر. ک به ص ۸۶ سطر ۲۱

همچنین در ص ۲ می آورد « حضرت شیخ سعدالحق و الدین سلام الله علیه از اینجا فرمود که انبیا و اصفیا صور الهی اند و اولیا کاشفان حقایق...»

شاید و به احتمال بسیار بسیار ضعیف بتوان این حضرت شیخ سعدالحق و الدین « را نیز همان « حضرت شیخ اعظم » دانست و اگر غیر از این باشد این هم خود عنوان ناشناخته ای دیگر است.

و گمان من چنانست که صاحب این عنوان قطب و پیشوا و رهبر بزرگ مؤلف بوده و افکار و آراء وی در نوشته های او تأثیری داشته است<sup>۱</sup>.

### سبک کتاب

نثر رساله سبکی میانه و ممتاز آراسته است. عباراتی عذب و خوش دارد. نثریست نرم و لطیف و یکدست. و در حد خود روان. نه خشونت و آهنگ و فخامت نثرهای دوره اول و دوم در آن دیده می شود نه پیچیدگی الفاظ و تکلفهای نابجا و خسته کننده نثرهای متکلف و مصنوع. نثریست ساده آراسته؛ و به صنعت در آمیخته، ولی ساده، نثریست بین بین، با آنکه علمیت، و بسیاری از اصطلاحات علمی و تأویلهای «علوم غریبه» در آن بکار رفته از نرمی و لطافت باز نمانده و خصوصیت خود را از دست نداده است. در بیان مقصود چون به ایراد مطالبی بلند و غالباً مرموز پرداخته؛ گاه دشواری و ابهامی در آن بنظر می رسد؛ ولی این دشواری و ابهام غالباً از جهت اشکال درک معنی است. نه بسبب نابسامانی و تعقید الفاظ و عبارات.

اگر چه مطلقاً ساده نیست ولی در شمار نثرهای فنی نیز نمی تواند قرار گیرد. الا آنکه نویسنده به آوردن سجع متوازی رغبتی نشان داده و همه جا آنرا چاشنی سخن و زیور کلام خویش ساخته است.

۱ - باز هم نامهایی که بخوبی شناخته نشد (چون لطیف الله صدر. سید مبارک) در کتاب دیده می شود درباره لطیف الله احتمال تعریفی نیز می رود. اهمیت نام و عنوان حضرت شیخ الاعظم و شیخ سعدالحق از جهت تأثیر است که شاید در افکار مؤلف داشته اند.

غالباً بمعنای دوتایی و سه تایی و گاه بیشتر بکار برده؛ گاهی چند جمع متوالی با ذکر قرینه می آورد و گاه قرینه را نیز حذف می کند.

از نوادر لغات و ترکیبهای شیرین و بعضی اختصاصهای صرفی و نحوی بکلی عاری نیست. و احیاناً واژه‌هایی از اینگونه در آن یافته می شود. چنانکه نوبتی «قبرینه» را بجای لحد<sup>۱</sup> «میان بند» را بجای کبریند بکار برده است.

ترکیبهای دلنشین چون مردان مرد، چارسوی بلا، دارفنا، سروقامتان، و بلندهمتان و نظیر آنها دارد.

جامات و شراب‌ات را گاه در جای جامها و شرابها آورده<sup>۲</sup> (و نیز اولیات و آخریات). پوختم را بجای پنجم، و اشد را در محل باز شد، و ابسته را بمعنی مربوط استعمال کرده. باهوش آر، بجای بهوش آر. و انمودن، بمعنی نشان دادن، نمود، بمعنی نشان و نمودار. (انبیا و اولیاء نمود از آن معانی اند)<sup>۳</sup>. کینه بجای کمترین و حداقل آمده.

همچنین کلماتی چون نظار گیان، و اپرداختم، و اشد، و کنشت (بمعنی کنش و کار) و غیره دارد.

در این عبارت همکنان و همگنان را با هم آورده «گاه در بارگاه انامن همکنان را در آغوش کشد و گاه در بز مگاه لی مع الله همگنان را فراموش کند». یای مجهول را در محل یای استمراری و بجای آن مکرر و خوب استعمال کرده. «مر» را گاه برای تأکید و حصر بر متعلق فعل افزوده چند بار بکار برده. «مر عالمیان را». از استعمال واژه‌های عربی مصطلح پروایی ندارد؛ اما الفاظ مغلق و واژه‌های دشوار نیز بکار نمی برد.

۱ - در کتابهای لغتی که بدانها دسترسی بود چنین واژه‌ای را بدین معنی نیافتیم.

۲ - به پیروی از مولانا: از آفتاب سعادت سرا شراب‌ات است.

۳ - ممکنست این جا نیز «نموداران معانیند» باشد. ولی در نسخه چنانست که در

لغتهای مغولی و ترکی که در بیشتر کتابهای این دوره به وفور یافته می‌شود در آن دیده نشد.

ترکیهائی تازی چون: فافهم، فامآ، کماینبغی، ماء الحیات عقل، من الازل والابد، بناء علیه، دارد.

صفت را در کلمات عربی چنانچه معمول زمان بوده تابع موصوف ساخته. مانند وجودات ذهنیه. تجلیات سرمدیه، حیات ابدیه. و نوبتی نیز در کلمه فارسی باین کار دست یازیده است. و «اندیشه‌های فاسده» استعمال کرده.

کلمات عربی را بقیاس عربی و گاه نیز بقاعده زبان فارسی جمع بسته، امینان، رافضیان، ملحدان، نظارگیان، کاشفان حقایق، معانی، افهام. صغایر، کبایر...

از صنایع بدیعی، بجز سجع، که ذکر آن گذشت؛ انواع دیگری چون درج و تضمین جناس و تشبیه و تلمیح و غیر آن، خاصه در دیباچه کتاب اندک نمونه‌هایی دیده می‌شود. استشهاد و تمثیل به آیات و احادیث و اشعار بسیار دارد.

اگرچه بنای کار بر اختصار است. بی‌مناسبت نیست تا اشاره‌ای هم به رسم الخط کتاب بشود.

رساله به خطی نستعلیق و خوش نوشته شده، و رسم الخط آن از لحاظ رعایت قاعده دال و ذال و خصوصیات. پ. چ. ژ. س. گ و دیگر حروف با قواعد امروز نزدیکست. مگر آنکه گاهی در طرز املائی کلمات کم و بیش با رسم الخط و املائی امروز اختلاف دیده می‌شود<sup>۱</sup> از جمله: مأول. خواست. خورده گیر. ازین بردم بجای مؤول - خاست، خرده گیر. ازین بردم و غیره.

ومی‌توان این تغییرها را حمل بر تصرف کاتب نمود و تصرفهای دیگری را نیز بدان افزود.

---

۱ - نمونه بیشتر این اختلافها در کتابهایی که تا نیم قرن پیش نوشته می‌شد مکرر بنظر می‌آید مانند خوانواده. بنده گی. خواتون.

همچنین واژه‌های مرکب را بیشتر جدا نوشته‌است. مانند علف زار. تخت گاه.  
شاه‌بازان. ره‌گذر.

### آیا این نسخه منحصر بفرد است؟

چنین ادعایی اگر گزافه نباشد، اذعان دارد که بسیار بسیار مشکل است. ولی تا آنجا که من بنده جستجو نمود و منابع و مآخذ موجود را تصفح کرد. در هیچ کتاب و کتابخانه‌ای، و ضمن هیچ فهرستی بنام این کتاب برخورد نکرد.

نه در فهرست نسخه‌های چاپی خانبا یا مشار، نه در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه سلطنتی و مجلس و ملی و ملک و سپهسالار و آستان قدس، و نه در فهرست نسخه‌های خطی منزوی و کتابخانه‌های عمومی و خصوصی شهرستانها<sup>۱</sup> نه در کتابخانه مرکزی دانشگاه، نه در فهرست نسخه‌های خطی ریو، و بادلیان و مسکو و پاریس و یانکی پور<sup>۲</sup> و نه در کشف الظنون و ذیل آن و نه در فهرست نسخه‌های خطی موجود در قونیه و توپ کاپوسرای استانبول. نه ضمن نسخه‌های عکسبرداری شده استاد مینوی و نه در کتابخانه وی و دیگران اثری از نام آن نیافتم؛ از مصادر و مآخذ هر چه در دسترس بود دیدم و بهر جا که رسیدم پرسیدم «با هیچ کس نشانی زان دلستان ندیدم».

تنها نتیجه‌ای که از این همه تلاش پی‌گیر و جستجوی مداوم حاصل شد، آن بود که در جلد بیستم الذریعه ص ۲۷۱ دو کتاب بدین نام بنظر رسید.

نخست، مرآت الحیات: فارسی در چهارده مجلد از امین الواعظین، شیخ اسدالله ابن ابی الفاسم بن محمد باقر... در موضوع وقایع و سوانح زندگی مؤلف. نوشته شده بسال ۱۳۴۴ ه. ق. (که قطعاً به کتاب مورد بحث مربوط نیست)

۱ - جستجو در این کتابخانه‌ها در حدود مندرجات فهرست نسخه‌های طبع شده از کتابهای خطی و چاپی بوده و به فهرست آنها مراجعه شده‌است.

۲ - از استاد محمد تقی دانش پژوه که در تصفح این نسخه‌های خارجی بامن یاری و همکاری نمودند سپاسگزارم.



دیگر. مرآت الحیات که نام کتابیست که نجم‌الدین سکندر در هشت بهشت (نوشته شده بسال ۱۰۶۹) از آن یاد می‌کند. که اگر مراد همین کتاب باشد، باید آن را تنها مأخذی دانست که فقط نامی از آن برده .

با عرض معذرت و اظهار شرمندگی و تأسف، با کوششی که بعمل آمد به نسخه خطی هشت بهشت دسترس حاصل نشد و کثرت کارهای جاری نیز، که امان از مردم زمان گرفته، مجال استقصای کامل را نداد. شاید اگر بعدها فرصت بررسی و تحقیق کامل حاصل شود جبراین کسر را قدمی بردارد و باز در این باره و سایر مجهولات و مشکلات این کتاب چند سطر بپلم آرد.

استاد اسیری فیروز کوهی در تصحیح قسمتی از متن کتاب، و آقای دکتر خطیب رهبر در حل پاره‌ای از مشکلات آن، از راه لطف و بزرگواری، مرا یاری کردند. همچنین آقایان مظاهر مصفا و شفیع کدکنی، این بنده را در مراجعه به کتب و مأخذی سودمند راهنمایی و مددکاری نمودند. از همه آنان سپاسگزارم.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی